

کار بست قاعده لطف در کشف ولی فقیه در پرتو تفکیک بین تعیین و تشخیص ولایت

دریافت: ۹۶/۷/۵ تأیید: ۹۶/۱۱/۲۳ قربان آهنگری کیاسری* و محمود سرافراز**

چکیده

لطف به معنای فعلی از طرف خداوند متعال که مکلف را به طاعت نزدیک و از معصیت دور سازد، از قواعد مهم کلام امامیه است که در اثبات بسیاری از عقاید دینی؛ مثل لزوم بعثت پیامبران، وجوب عصمت انبیا، وجوب امامت استفاده می‌شود. از موارد کاربرد این قاعده بحث تعیین و تشخیص امام است. متکلمان، بی‌هیچ اشاره‌ای نسبت به کاربرد این قاعده در تشخیص ولایت، آن را تنها در تعیین بررسی نموده‌اند. جستار پیش رو بر آن است که این دو بحث را از هم تفکیک کرده و جریان این قاعده را علاوه بر تعیین، در تشخیص ولی بویژه در عصر غیبت بررسی نماید. نتیجه بدست آمده حاکی از آن است که همان دلیلی که مقتضی لطف الهی در تعیین امام است؛ یعنی جلوگیری از قبح تکالیف و نقض شدن غرض، مقتضی لطف الهی در کشف ولی بویژه ولی فقیه در عصر غیبت است.

واژگان کلیدی

قاعده لطف، ولایت، امام، فقیه

* سطح چهار حوزه علمیه قم، پژوهشگر پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق 7: ghkiasari@gmail.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان، پژوهشگر پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق 7: m_sarafraz110@yahoo.com

مقدمه

حاکمیت دینی در اندیشه شیعه که با واژه‌های امامت و ولایت عجین شده، برخلاف حاکمیت غیر دینی، یک امر مهم و اثرگذار در سرنوشت نیک بشریت است که بدون آن اجرای احکام دین و تعالی معنوی انسان محقق نمی‌شود. به فرموده امام رضا 7:

امامت زمام دین و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت بنیاد پاک اسلام و شاخه پربرکت آن است. به واسطه امامت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، فراوانی غنایم، صدقات، اجرای حدود، احکام، مرزبانی سرحدات و اطراف تحقق می‌یابد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۰۰).^۱

به اعتقاد شیعه، امامت در نظام اسلامی شایسته انسان کامل و معصومی است که تمام دانش‌های مورد نیاز مردم در امور دنیا و آخرت را داراست. در این باور، هیچگاه زمین خالی از امام و حجت نبوده و بشر به این واسطه همواره از فیض الهی بهره‌مند است، اما گاهی عواملی که مهمترین آن کوتاهی مردم در حمایت از امام معصوم است، سبب خانه‌نشینی و یا غیبت او از نظرها می‌شود. در زمان غیبت نیز جامعه اسلامی نیاز به رهبر و زعیم سیاسی دارد تا اهداف دین و احکام اسلام را اجرا کند. اینکه این فرد را چه کسی تعیین یا نصب می‌کند و مهتر اینکه پس از آن چگونه باید او را شناخت، پرسشی است که پژوهش حاضر با تفکیک بین تعیین امام و تشخیص او و واکاوی قاعده لطف، در پی پاسخ به آن است.

قاعده لطف

قاعده لطف یکی از قواعد مهم عقلی در کلام امامیه و معتزله است که بسیاری از آموزه‌ها و عقاید دینی؛ مثل وجوب تکالیف دینی، لزوم بعثت پیامبران، وجوب عصمت انبیا، حفظ قرآن از تحریف، وعده و وعیدهای الهی، وجوب امامت و غیره بر اساس آن اثبات می‌شود (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۲۴؛ شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۹۲).

دیدگاه‌های متعددی درباره خاستگاه قاعده لطف میان متکلمان مسلمان وجود دارد. برخی لطف را لازمه عدل الهی می‌دانند، برخی آن را از جود و کرم خدا می‌دانند، نه از عدل او و معتقدند لطف از آن رو بر خدا لازم است که او جواد و کریم است، نه آن که

عادل است (مفید، ۱۴۱۳ق(ب)، ص ۵۹). ولی دیدگاه غالب، قاعده لطف را لازمه حکمت الهی می‌داند و بر آن است که وقتی دانستیم خداوند حکیم است، لازمه حکمت آن است که بر بندگان لطف کند؛ زیرا اگر لطف نباشد، غرض از تکلیف یا حتی خلقت حاصل نمی‌آید و این بر خداوند حکیم محال است (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۵۸).

واژه «لطف» (از لَطْفَ يَلْطَفُ لُطْفًا)، در لغت به معنای مهربانی و نرمی در کردار، خوش رفتاری و نیکویی است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۲۵۰؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۵۰) و در اصطلاح اهل کلام چیزی است که مکلف را به اطاعت نزدیک و از معصیت دور سازد؛ مشروط بر اینکه به حد اجبار نرسیده و شرط قدرت هم نباشد (علامه حلی و فاضل مقداد و حسینی عریضاهی، ۱۳۶۵، ص ۲۴۰).

در توضیح اصطلاح اهل کلام باید گفت تکلیف بر سه وجه تصور می‌شود:

۱. تکلیف‌کننده مقصود خود را بگوید که چنین و چنان می‌خواهم و اسباب تمکن آن را نیز فراهم آورد؛ زیرا بی‌تمکن، تکلیف باطل است؛ مثل اینکه بگوید نماز بخوانید یا روزه بگیرید و کیفیت آن را با ارسال رسل و کتاب آسمانی معلوم کند؛ چراکه آگاهی به چگونگی انجام نماز و روزه شرط تمکن است. این امور لطف نیستند؛ چون شرط قدرت و تمکن هستند و بدون آنها مکلف قدرت بر انجام تکالیف نخواهد داشت.

۲. تکلیف‌کننده تکلیف کند، ولی همه‌گونه امکان تخلف و معصیت را به روی مکلف ببندد؛ بطوری که چاره‌ای غیر اطاعت نداشته باشد؛ مثل اینکه دزدی حرام شود و هر کسی قصد دزدی کند، خداوند (عزوجل) او را بمیراند یا فلج کند و مانع از انجام آن شود. این با حکمت تکالیف و آزمایش سازگار نیست.

۳. تکلیف‌کننده زاید بر تمکن، وسایلی انگیزد که مکلف را ترغیب به طاعت کند و از معاصی متنفر سازد و او داعی به عمل شود؛ مانند وعده ثواب و وعید عقاب و حدود و مواعظ و هر چه که به حد اجبار و اضطراب نرساند و این امور را لطف گویند (شعرانی، بی‌تا، ص ۴۶۱-۴۶۰). بنابراین، مراد از لطف در اینجا تنها همین مورد سوم است که حکمت خداوند متعال مقتضی صدور آن می‌باشد.

اقسام لطف

لطف از آن جهت که به غایت فعل الهی و نیز غرض تکلیف مرتبط است، بر دو گونه است:

۱-۳. لطف محصل

لطف محصل همان مبادی و مقدماتی است که هدف خلقت بر آنها استوار بوده و به واسطه آن از بیهودگی و لغو می‌رهد؛ به گونه‌ای که بدون آن، فعل الهی بدون غایت و عبث می‌شود. این نوع لطف در توانمندی بندگان برای طاعت یا معصیت نقش دارد؛ بعثت پیامبران، بیان تکالیف و قدرت بخشیدن بر انجام تکالیف از این نوع لطف هستند. وجوب لطف محصل در نظر آنان که خداوند را حکیم می‌دانند، تردیدناپذیر است (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۵۱).

۲-۳. لطف مقرب

لطف مقرب عبارت است از آنچه که برآورنده غرض تکلیف است و با نبود آن، غرض تکلیف حاصل نمی‌آید؛ مانند وعد، وعید، تشویق و تهدید که بنده را به طاعت بر می‌انگیزد و از گناه باز می‌دارد (همان، ص ۵۲). این نوع لطف در توانمندی و قدرت بندگان برای طاعت یا معصیت نقشی ندارد؛ زیرا قدرت بر تکالیف، در گرو آن است که بندگان، آنها را به واسطه پیامبران بازشناسند و از ابزارهای مادی نیز بهره‌مند باشند و فرض بر این است که با لطف محصل چنین مقدمات و وسایلی حاصل است.

متکلمان در این باره که آیا لطف مقرب بر خداوند واجب است یا نه، اختلاف دارند. دیدگاه امامیه بر آن است که اگر برآورده شدن غرض تکلیف، متوقف بر لطف الهی باشد، لطف بر او لازم است. قرآن کریم و روایات معصومین^۱ : نیز بر این حقیقت گواهی می‌دهند (اعراف(۷): ۹۴ و ۱۶۸؛ نساء(۴): ۱۶۵؛^۲ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۰۷).^۳ از آیات و روایات بر می‌آید که آنچه شوق بنده را به طاعت بر می‌انگیزد و او را از معصیت دور می‌دارد، بر آوردنش بر خداوند واجب است؛ زیرا بدین‌سان، تکالیف از بیهودگی و لغو مصون می‌مانند؛ البته مراد از وجوب لطف بر خداوند، این

نیست که بندگان بر او حاکمیت دارند، بلکه مراد این است که اوصاف کمالی خداوند - مانند حکمت و عدالت - موجد و موجب لطف هستند. این بدان سبب است که افعال خداوند، مظاهر صفات اویند؛ همان‌سان که صفات الهی مظاهر ذات متعالی اویند. مطابق این دیدگاه، لطف خداوند بر دو گونه است: یکی لطفی که به نحو عام در ادای تکالیف بیشتر مکلفان دخیل است و این لطف از باب حکمت بر خداوند واجب است. دوم لطفی که بر ادای تکالیف شمار اندکی از مکلفان مؤثر است و این لطف از جود و فضل الهی سرچشمه می‌گیرد، بی‌آنکه بر او واجب باشد (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۵۶).

ضرورت امامت

امامت، ریاست یا اولویت در تصرف است که در تمام شؤون دینی و دنیایی مردم؛ اعم از بیان احکام، اجرا حدود، اداره جامعه، ایجاد عدالت اجتماعی، فرماندهی جنگ و تصمیم بر صلح و... برای فرد معینی به عنوان جانشین پیامبر ﷺ اثبات می‌شود (علامه حلی و فاضل مقداد و حسینی عربشاهی، ۱۳۶۵، ص ۴۰).

یکی از پرسش‌های مهمی که در بحث حاکمیت دینی مطرح می‌شود، این است که آیا تعیین امام واجب است یا خیر؟ از بررسی آیات، روایات و سیره عملی زندگی پیامبر مکرم اسلام ﷺ می‌توان دریافت که آن حضرت در جامعه بمنظور پیشبرد و تحقق اهداف دین و رسالت الهی، دارای شؤونی همچون شأن مرجعیت دینی (حشر: ۵۹): (۷)^۵، شأن قضاوت (نساء: ۴): (۶۵)^۶، شأن رهبری یا مدیریت اجتماع مسلمین (نساء: ۴): (۵۹)^۷ و شأن ولایت به معنای حجت روی زمین و انسان کامل (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۱۶۲؛ احزاب: ۳۳): (۳۶)^۸ بوده است. از آنجایی که پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر الهی و دین اسلام، آخرین دین برای هدایت بشر است، ضروری است آنچه سبب تحقق اهداف دین و اجرای آن در جامعه می‌شود، پیوسته باقی باشد و لذا این شؤون، پس از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نمی‌تواند بلا تکلیف بماند، بلکه باید به افرادی که شایسته این مقام اند اعطا شود. «محقق طوسی» در کتاب «قواعد العقاید»، (طوسی، ۱۴۱۳ق، ص ۸۳)، گفتمان‌های موجود در میان فرقه‌های اسلامی راجع به این موضوع را مطرح می‌کند که از مجموع

این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که در اصلِ وجوب نصب امام، میان مسلمانان اختلافی نیست و جز عده‌ای کم، بیشتر مسلمانان اعتقاد به وجوب نصب دارند. به تعبیر امیرالمؤمنین علی 7: «لَأَبْدَ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه، خطبه 40)؛ هر قوم ناگزیر باید رهبر داشته باشد؛ چه نیکوکار و چه بدکار. اما اینکه تعیین یا نصب این رهبر به عهده چه کسی است، میان مسلمانان اختلاف وجود دارد.

متکلمان درباره تعیین امام، فراوان بحث کرده‌اند، اما مسأله‌ای که تا به امروز در این حوزه مغفول مانده، عدم تفکیک بین تعیین امام و تشخیص مصداق امام است. آنان این دو بحث را به صورت تلفیقی، تحت عنوان تعیین یا نصب امام بررسی نمودند. بر این اساس، وقتی قاعده لطف را مطرح می‌کردند، جریان آن را تنها در مسأله تعیین امام مد نظر قرار دادند؛ در حالی که این قاعده در مسأله تشخیص امام نیز جاریست و لذا ما در بحث پیش رو چه در مسأله امامت و چه در مسأله ولایت فقیه، بین این دو حوزه تفکیک قائل شده و جریان این قاعده را در هر دوی آنها به صورت جداگانه بررسی می‌کنیم.

لطف در تعیین امام

با توجه به شؤونی که امامت باید داشته باشد، تعیین او همانند تعیین پیامبران الهی جز از طریق خداوند متعال امکان‌پذیر نیست: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رَسَالَتَهُ» (انعام 6: 124)، شهید مطهری می‌فرماید: «اگر کسی آن را بپذیرد، نمی‌تواند قبول کند که تعیین آن از سوی غیر خدا باشد» (مطهری، 1387، ص 86). برای تعیین امام فقط یک راه وجود دارد و آن نصب از سوی خداوند (عز و جل) و به تعبیری مشروعیت آن به نصب الهی است و رأی هیچ انسانی در آن نقش ندارد. برای اثبات این امر ادله عقلی (بحرانی، 1398ق، ص 181؛ علامه حلی، 1305ق، ص 79-78) و نقلی (بقره 2: 124؛ امینی، 1414ق، ج 5، ص 376 و ج 7، ص 134) متعددی مطرح شده که یکی از آنها قاعده لطف است.

به اعتقاد شیعه نصب امام لطفی از سوی خداوند متعال بر انجام واجبات و ترک محرمات شرعی و تکلیفی و به تعبیری هدایت عملی آنان است؛ زیرا به تجربه ثابت شد و نیز بدیهی است که اگر مکلفین یک رئیس همه‌جانبه عادل، توانا و معصوم داشته

باشند به انجام واجبات و ترک محرمات نزدیکتر و اگر نداشته باشند دورترند. لذا نصب چنین رئیسی لطف مقرب است. هر لطفی با چنین ویژگی در حکمت الهی واجب است که ذات باری تعالی تا زمانی که تکالیف باقی است، آن را انجام دهد؛ زیرا اگر چنین لطفی در زمان تکلیف از خداوند حکیم صادر نشود، تکالیف قبیح بوده و غرض از تکالیف که سیر انسان در مراتب کمال و سعادت است، نقض و متفی شده و این با حکمت خداوندی سازگار نیست، در نتیجه از باب لطف، نصب چنین امامی در زمان تکلیف از سوی خداوند (عزّ و جل) واجب است (بحرانی، ۱۳۹۸ق، ص ۱۷۷-۱۷۵؛ علامه حلی، ۱۳۰۵ق، ص ۷۸؛ علامه حلی، ۴۱۳ق، ص ۳۲۴).

لطف در تشخیص امام

بر اساس آموزه‌های دین مبین اسلام شناخت امام معصوم 7 در هر عصری بر مسلمانان آن زمان واجب است. چنانکه پیامبر اکرم 9 می‌فرماید: «من مات و هو لا يعرف امامه مات میتة جاهلیة» (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۵۴)؛ هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، مانند کسی است که در دوره جاهلیت (قبل از اسلام) مرده باشد. چنانچه گفتیم، تعیین امام معصوم به این جهت بود تا احکام اسلامی را در جامعه اجرایی کند و این محقق نمی‌شود، مگر اینکه مردم امام را بشناسند و تحت ولایت او در آیند؛ زیرا بدون حضور امام معصوم در رأس جامعه، قوانین و رفتارهای اجتماعی مردم رنگ جاهلیت به خود می‌گیرد و به همین جهت پیامبر اسلام 9، نشناختن امام را مرگ جاهلیت و معادل کفر دانسته است. از طرفی با توجه به اینکه تعیین امام تنها از جانب خداوند تبارک و تعالی صورت می‌گیرد، شناخت امام معین فرع بر معرفی او از سوی خدای سبحان است تا مردم در تشخیص مصداق اشتباه نکنند.

همانگونه که در بحث لطف در تعیین امام گفتیم، تا زمانی که تکالیف باقی است، لطف الهی اقتضا دارد که فرد معصومی را به عنوان امام برای مردم تعیین کند تا به انجام واجبات و ترک محرمات نزدیکتر شوند و اگر چنین لطفی صادر نشود، غرض از صدور تکالیف که هدایت بشر به سعادت است، حاصل نشده و این با حکمت الهی سازگار نیست.

به همان دلیلی که لطف الهی مقتضی تعیین امام بود، همان دلیل اقتضا دارد که لطف الهی در تشخیص امام نیز سریان پیدا کند؛ زیرا تعیین امام در صورتی غرض از صدور تکالیف را تسهیل کرده و مردم را به انجام واجبات و ترک محرمات سوق می‌دهد که مردم امام را شناخته باشند و به او اقبال کنند و با توجه به اینکه امام از طرف خداوند متعال تعیین و نصب می‌شود، مردم جز از طریق خداوند (عزّ و جلّ)، راهی برای شناخت ندارند. بنابراین، همانگونه که لطف الهی اقتضا می‌کرد که امام را تعیین کند، لطف حضرتش اقتضا می‌کند که امام تعیین‌شده را به مردم معرفی کند تا آنان در تشخیص امام منصوب به خطا نروند؛ زیرا در صورت اشتباه همانند فرض عدم نصب، غرض از تکالیف حاصل نشده و این با حکمت الهی سازگار نیست.

بررسی آیات و روایات نشان می‌دهد که معرفی و تشخیص امام از چند طریق امکان‌پذیر است:

۱. از کلام صریح خداوند (عزّ و جلّ) که به واسطه وحی به پیامبر ۹ و از طریق حضرتش به مردم ابلاغ می‌شود، مثل برخی آیات قرآن کریم نظیر آیه ولایت^۹ (مائده: ۵): (۵۵) که امامت حضرت علی ۷ را مطرح می‌کند (رازی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۶؛ طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۲۶).

۲. از کلام پیامبر ۹ که بازگشت به اذن الهی دارد، مثل حدیث غدیر (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۱۸؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق(الف)، ج ۱، ص ۱۷۶) که در آن پیامبر اسلام ۹ همه جانشینان بعد از خودش را به مردم معرفی کرد و یا حدیث منزلت (بخاری، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۱۲۵؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق(الف)، ج ۱، ص ۸) که پیامبر اکرم ۹ امامت امیرالمؤمنین علی ۷ را معرفی کرد.

۳. از کلام امامی که امامتش با دلیل اثبات شد که این هم بازگشت به اذن الهی دارد، از امام صادق ۷ نقل شد که فرمود: «وصیت مرا درباره فرزندانم موسی ۷ بپذیرید؛ زیرا او برترین فرزندان و یادگاران من است و او جانشین من و حجت خدای تعالی بر همه مردم پس از من می‌باشد» (مفید، ۱۴۱۳ق(الف)، ج ۲، ص ۲۱۲).

۴. کرامت (بحرانی، ۱۳۹۸ق، ص ۱۸۲) که اگر با ادعای امامت همراه باشد، راهی

برای شناخت امام است. «محمد بن أبی العلاء» گوید:

روزی داخل مسجد شدم و قبر رسول خدا ﷺ را طواف می‌کردم، در آن میان امام جواد 7 را مشغول طواف دیدم، درباره مسائلی که در ذهنم بود، پرسش کردم، همه را به من پاسخ داد، به او عرض کردم: به خدا سوگند، می‌خواهم از شما یک مسأله بپرسم، ولی خجالت می‌کشم، حضرت 7 فرمود: پیش از آنکه بپرسی به تو خبر می‌دهم؛ می‌خواهی درباره امام بپرسی، عرض کردم، آری، فرمود: امام منم، عرض کردم، علامت آن چیست؟ در دست آن حضرت 7 عصایی بود که به سخن آمد و گفت: همانا مولای من، امام این زمان و حجّت خداست (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۵۳).

تمام این شیوه‌هایی که برای تشخیص امام مطرح شد، به اذن الهی بوده و لطفی از طرف حضرتش جهت هدایت مردم است. بنابراین، علاوه بر لطف‌بودن تعیین امام، گشودن راهی به روی بندگان برای تشخیص امام، لطفی دیگر از طرف خداوند متعال است؛ زیرا اگر خداوند امام را تعیین کند، ولی به پیامبر اعلام نکند و یا به پیامبر اعلام کند و او به مردم معرفی نکند و یا به امام اعلام کند و او خود را به مردم نشناساند و یا خود را معرفی کند، ولی مردم نشانه بخواهند و او نتواند نشانه‌ای همچون کرامت ارائه دهد، هدف از تعیین امام که از طرف خداوند صورت گرفت، محقق نخواهد شد. پس تعیین امام تنها از طرف خداوند است، ولی تشخیص امام از چند طریق امکان‌پذیر است. بنابراین، لطف در تشخیص به این معناست که لطف الهی اقتضا می‌کند که علاوه بر تعیین امام راهی برای شناخت او نیز به روی بندگان بگشاید.

ضرورت ولایت فقیه

ولایت فقیه به معنای زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده (هادوی تهرانی، ۱۳۸۱، ص ۶۶) و به تعبیری، ولایت فردی عالم به قانون و عادل، به جانشینی از رسول اکرم ﷺ در امر اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۹-۴۰). به همان دلیلی که پس از نبی

مکرم اسلام ۹، فردی باید جانشین او شود تا شؤون پیامبری بلا تکلیف نمانده و دین در جامعه اجرا و اهداف آن محقق شود، به همان دلیل در عصر غیبت نیز باید فردی جانشین امام معصوم شود تا شأن رهبری بلا تکلیف نمانده و قوانین اسلام در جامعه اجرا شود؛ زیرا در زمان غیبت امام معصوم، اگرچه شأن ولایت به معنای حجت روی زمین و انسان کامل باقی است، ولی مردم به شؤون دیگر؛ مثل مرجعیت دینی، قضاوت و رهبری جامعه نیز نیاز دارند که امکان مراجعه به معصوم وجود ندارد و لذا زعامت سیاسی در عصر غیبت نیز ضروری بوده و جامعه اسلامی همواره باید رهبر و زعیم سیاسی داشته باشد. به تعبیر امام خمینی ۱: «به ضرورت شرع و عقل، آنچه در دوره حیات رسول اکرم ۹ و زمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ۷ لازم بوده؛ یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است» (همان، ص ۱۹). از آنجایی که هدف تشکیل حکومت اسلامی و امامت در جامعه اسلامی بمنظور اجرای قوانین شرع مقدس است، سرپرستی این امر در عصر غیبت باید بدست کسی باشد که نسبت به دیگر مردمان به مسائل شرعی آگاهی بیشتری داشته باشد و به تعبیری، شبیه‌ترین فرد به معصوم باشد. به اعتقاد شیعه در عصر غیبت، فقیه عالم به قوانین و عادل، نزدیکترین فرد به امام معصوم در عدالت و آگاهی از مسائل شرعی است و لذا در جایگاه ولایت و زعامت سیاسی جامعه قرار گرفته و همه وظایفی را که پیامبر اکرم ۹ و امام معصوم در امر اداره کشور و اجرای قوانین داشتند، بر عهده می‌گیرد (همان، ص ۶۱-۶۰).

چنانچه گفتیم، تعیین امام معصوم به عنوان جانشین پیامبر اسلام ۹ از طرف خداوند متعال بود و تشخیص او نیز به چند طریق صورت می‌گرفت که همه بازگشت به اذن الهی داشت. حال این سؤال مطرح می‌شود که تعیین ولی فقیه بمنظور بدست گرفتن زعامت سیاسی جامعه اسلامی در عصر غیبت چگونه و توسط چه کسی انجام می‌شود و در صورت تعیین، کیفیت معرفی ولی فقیه و یا به دیگر سخن، تشخیص مصداق ولی فقیه در عصر غیبت به چه صورت است؟

لطف در تعیین ولی فقیه

با توجه به اینکه جامعه اسلامی در همه دوران و از جمله عصر غیبت نیز نیاز به رهبر و زعیم سیاسی دارد، همانگونه که در مسأله تعیین امام معصوم، لطف الهی اقتضا می‌کرد که فردی را به عنوان جانشین پیامبر اسلام ⁹ نصب کند، برای عصر غیبت نیز لطف الهی ادامه داشته و اقتضا دارد که فردی را به جانشینی از امام معصوم تعیین کند؛ زیرا در عصر غیبت نیز همانند عصر حضور، تکالیف الهی اعم از تکالیف فردی یا اجتماعی باقی است و با توجه به اینکه دسترسی مردم به امام معصوم امکان ندارد، عقل حکم می‌کند که اگر یک رئیس و رهبری داشته باشند که در عدالت، آگاهی از قوانین شرع و مسائل اجتماعی و سیاسی زمان، شبیه‌ترین به معصوم و به تعبیری، افضل الافراد در اداره امور جامعه باشد، به انجام واجبات و ترک محرّمات و به عبارتی، به صلاح نزدیکتر بوده و اگر نداشته باشند به فساد نزدیکترند، لذا نصب چنین رئیسی لطف مقرب است و هر لطفی با چنین ویژگی در حکمت الهی واجب است که ذات باری تعالی تا زمانی که تکالیف باقی است، آن را انجام دهد؛ زیرا اگر چنین لطفی در زمان تکلیف از خداوند حکیم صادر نشود و مردمان در زمان غیبت بدون چنین رهبری به حال خود رها شوند، غرض از تکالیف که سیر انسان در مراتب کمال و سعادت است نیز نقض و منتفی شده و این با حکمت خداوندی سازگار نیست، در نتیجه در زمان غیبت نیز که تکالیف باقی است، نصب چنین رهبری از باب لطف بر خداوند (عزّ و جل) واجب است؛ مضافاً بر اینکه مفاد قاعده لطف، عقل است و دلیل عقلی، محدود به یک زمان خاص نیست و هر زمان که عقل مقتضی لطف در تعیین ولی باشد، به یقین لطف الهی جاری است. بنابراین، واجب¹⁰ است شارع مقدس از باب لطف، افضل الافراد را به عنوان ولی و حاکم جامعه اسلامی تعیین کند.

لطف در تشخیص ولی فقیه

پس از اثبات لطف بودن وجوب تعیین ولی فقیه بر خدای تبارک تعالی، بحث چگونگی تشخیص او مطرح است؛ زیرا مردم تا ولی فقیه را شناسند و تحت فرمان او در نیایند، هدف از تعیین ولایت محقق نخواهد شد؛ همانگونه که شناخت امام معصوم

به جهت اجرایی شدن احکام اسلام در سطح جامعه ضرورت داشت، تشخیص ولی فقیه نیز ضروری است. چنانچه پیش تر گفتیم، معرفی و تشخیص امام معصومی که از طرف خداوند متعال منصوب شد، از چند طریق صورت می‌گرفت: نص خدای سبحان که در آیات قرآن کریم آمده، نص رسول گرامی اسلام ^ﷺ، نص امامی که امامتش با دلیل اثبات شد و کرامت بدست فردی که ادعای امامت دارد.

با توجه به اینکه برخی انجام کرامت را از یک مسلمان پرهیزگار و صالح برای اثبات حقانیت اسلام جایز می‌دانند (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۲، ص ۳۸۸)، در مسأله تشخیص ولی فقیه نیز می‌توان از آن بهره برد، ولی تا به حال، کسی در این باره ادعایی نکرده است. شیوه دیگری که می‌توان در تشخیص ولی فقیه از آن بهره برد، نصوص است که آن هم به صورت صریح کسی را معرفی نکرده و دلالتشان کلی است؛ زیرا نصوص عام قرآنی و روایات پیامبر اسلام ^ﷺ، تنها ضرورت نیاز جامعه اسلامی به ولایت و حکومت را مطرح می‌کنند که عصر غیبت را نیز شامل می‌شود و نصوصی هم که از طرف امامان معصوم : وارد شده به جز نواب خاص امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۷۸-۴۷۷) که در دوره غیبت صغریا به اسم معرفی شدند، بعد از آن بزرگواران کسی به صورت ویژه و با نام، به عنوان جانشین امام معصوم معرفی نشد، بلکه در حکمی کلی فقها به عنوان حجت، زعیم سیاسی جامعه و مرجع مراجعات مردم معرفی شدند.

«عمر بن حنظله» می‌گوید:

از امام صادق ^ع ۷ درباره دو نفر از دوستانمان که در مورد قرض یا میراث با هم نزاع داشتند، پرسش کردم که آنان برای رسیدگی به قضات [یا قدرت حاکمه آن دوران که ناروا بودند] مراجعه کردند، آیا این کارشان رواست؟ [حضرت ضمن مذمت این کار که مراجعه به طاغوت بوده و دریافت هر چیزی با این حکم، اگرچه حق ثابت باشد، حرام است، راه را نیز نشان می‌دهد و مرجع مراجعات شیعیان را اینگونه مشخص کرده و فرمود:] باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث ما را روایت کرده و در

حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب‌نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است، بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷).^{۱۱}

علما و بزرگان (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۸۰-۷۸) به این روایت استناد کرده و آن را دلیلی بر ولایت فقها در دوران غیبت معصوم دانسته‌اند. در این روایت، فقها به صورت عام از طرف امام معصوم به عنوان حاکم معرفی شده و مردم باید در منازعات به آنان مراجعه کنند.

در تویعی از امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، آمده است که فرمود: «و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجّتی علیکم و أنا حجّة الله علیهم» (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۲، ص ۴۸۴)؛ در حکم پیش آمده‌های تازه به روایان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنها حجت بر شمایند و من حجت بر آنهایم. در روایتی از امیرالمؤمنین علی ۷ آمده است که فرمود: «العلماء حکام علی الناس» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ص ۲۵) و نیز در روایتی از امام حسین ۷ به نقل از امیرالمؤمنین علی ۷ آمده که فرمود: «أنّ مجاری الأمور و الأحکام علی أیدی العلماء باللّه الأئمّاء علی حلاله و حرامه» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۸)؛ مجاری امور و احکام بدست دانشمندان و علمای الهی است که امین بر حلال و حرام او هستند و باید زمام امور بدست آنها باشد. همه روایاتی که در این باب وارد شده، به صورت عام، علما و فقها را حاکم در حکومت اسلامی معرفی کردند که مردم باید در احکام شرعی و بویژه مسائل حکومتی به آنان مراجعه کنند.

مراجعه به فقها و علمای دین در مسائل فردی، جای هیچ اختلاف و بحثی نیست و هر کس پرسشی داشته باشد با رجوع به یک فقیه می‌تواند پاسخش را دریافت کند، اما در احکام و مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است و متعلق آن یک فرد نیست، بلکه به همه یا برخی از مردم مرتبط است، مثل دعاوی حقوقی و جزایی، جهاد، مسائل مربوط به اداره شهر و غیره، نگاه متفاوت بوده و مراجعه گزینشی به هر فقیه‌ی در این امور صحیح نیست؛ چون این امر منشأ هرج و مرج در جامعه و گسستن نظم و انسجام اجتماعی است. بنابراین، با توجه به وظیفه‌ای که مردم بر اساس روایات در مراجعه به

فقیه دارند و نیز وقوع هرج و مرج در رجوع به همه فقها یا چند فقیه و نیز سیره عقلا در پذیرش حاکمیت یگانه، باید مرجعیت در امور اجتماعی بدست یک فقیه قرار گیرد. از آنجایی که نصوص عام بوده و فرد مشخصی را به عنوان ولی فقیه معرفی نکردند و از طرفی مردم و فقها نیز معصوم نبوده و ممکن است در تشخیص مصداق اشتباه کنند، تنها چیزی که می‌تواند اجتماع را از سردرگمی در تشخیص ولی فقیه نجات دهد، لطف است؛ لطف مقرب الهی اقتضا می‌کند که مردم و فقها را در تشخیص این امر یاری کند؛ زیرا اهمیتی که این مسأله دارد، هر گونه اشتباه در تشخیص افضل الافراد ممکن است یک ملت را به ورطه نابودی بکشاند؛ تشخیص ولایت یک حکم شرعی و فتوا نیست که اشتباه در آن محذور چندانی نداشته و معذور باشد، بلکه اشتباه در آن، سبب زعامت فردی در امت اسلامی می‌شود که شایسته این مقام نبوده و سبب دوری مردم از انجام واجبات و ترک محرّمات و نزدیکی آنان به گناه می‌شود و این با حکمت خداوندی سازگار نیست؛ زیرا همانند بحث امامت، در زمان غیبت نیز تکالیف باقی است و اگر لطف الهی در تشخیص ولی فقیه جریان نداشته باشد، غرض از تکالیف که سعادت بشر و سیر مراتب کمال است، تحقق نمی‌یابد و به تعبیری، نقض غرض خواهد شد. بنابراین، همان دلیلی که مقتضی لطف الهی در تعیین و تشخیص امام معصوم در عصر حضور است، مقتضی لطف الهی در تعیین و تشخیص ولی فقیه در عصر غیبت است؛ چون عدم یاری آنان همان محظوری را دارد که فقدان لطف در تعیین و تشخیص امام معصوم داشت؛ یعنی غرض از تکالیف یا غرض از آفرینش محقق نخواهد شد.

لطف الهی در تشخیص ولی فقیه به چند شیوه امکان وقوع دارد:

الف) خداوند متعال به صورت مستقیم مردم را در تشخیص مصداق هدایت کند.

ب) خداوند متعال شخصی را که شایسته این مقام است، هدایت کرده و او را در بدست گرفتن حاکمیت ترغیب نماید.

ج) مردم به دلیل عدم تخصص در شناخت فقیه واجد شرایط و به تبعیت از سفارش معصومین، به فقها مراجعه کنند و خداوند به لطفش فقها را در تشخیص افضل الافراد راهنمایی کند که این می‌تواند در غالب اجماع لطفی (سید مرتضی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۵۰) و یا هدایت اکثر فقها محقق شود. در صورت مراجعه مردم به فقها، آنان نیز به تبعیت از

سفارش معصومین در پی‌گیری مشکلات مردم، باید در سایه توکل به خداوند متعال نهایت تلاش را در تشخیص افضل الافراد مبذول دارند تا مشمول لطف الهی شوند. البته ممکن است فرآیند لطف الهی در تشخیص ولایت فقیه از یک شیوه و یا تلفیقی از چند شیوه باشد.

کلام آخر اینکه لطف الهی در تشخیص ولی فقیه در صورتی نمایان شده و به تعبیری، مردم از آن بهره‌مند می‌شوند که اکثریت جامعه به دنبال شکل‌گیری حاکمیت الهی و شناخت ولی فقیه باشند و فقها نیز به وظیفه شرعی خود عمل کنند، ولی اگر مردم ناسپاسی کرده و چنین اقبالی نداشته باشند و فقها نیز در انجام وظیفه کوتاهی کنند، نه تنها ولی فقیه، بلکه امام معصوم نیز ناشناخته باقی خواهد ماند و از بدست‌گرفتن حاکمیت دینی محروم می‌شود و این منصب مهم بدست ناهلان خواهد افتاد؛ چنانچه بخش عمده‌ای از تاریخ اسلام گواه ناسپاسی مردم و کوتاهی خواص بوده است که سبب محرومیت جامعه از امامت معصوم و ولایت فقیه (هادوی تهرانی، ۱۳۸۱، ص ۶۶) شد.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار بر آن بودیم تا جریان قاعده لطف را در تشخیص ولایت فقیه در عصر غیبت بررسی کنیم. این امر، مستلزم اثبات تفاوت بین تعیین و تشخیص ولایت در فرآیند شکل‌گیری حاکمیت دینی بود. از این رو، ابتدا با تبیین تفکیک بین این دو مسأله در امامت معصوم، جریان قاعده لطف را در آن دو به صورت جداگانه بررسی کردیم و سپس با مبنا قراردادن این تفکیک، در مسأله ولایت فقیه نیز اینگونه بحث کردیم و با سریان قاعده لطف در تعیین و تشخیص ولی فقیه، به این نتیجه رسیدیم که این قاعده علاوه بر اینکه در بحث تعیین ولایت کاربرد دارد و گذشتگان از آن استفاده کردند، در تشخیص ولایت بویژه ولایت فقیه در عصر غیب نیز جریان دارد؛ یعنی همان دلیلی که مقتضی لطف الهی در تعیین و تشخیص امام معصوم در عصر حضور بود، مقتضی لطف الهی در تعیین و تشخیص ولی فقیه در عصر غیبت است؛ زیرا عدم جریان این قاعده در تعیین و تشخیص ولایت فقیه با غرض صدور تکالیف تناقض داشته و با حکمت الهی سازگار نیست.

یادداشت‌ها

۱. «إِنَّ الْإِمَامَةَ زَمَامَ الدِّينِ وَنِظَامَ الْمُسْلِمِينَ وَصَلْحَ الدُّنْيَا وَعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْقَيْءِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ التُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ».
 ۲. «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» و «وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَمَا مَنَّهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ».
 ۳. «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ».
 ۴. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ 7: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ خَلَقَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونُوا عَلَى آدَابٍ رَفِيعَةٍ وَأَخْلَاقٍ شَرِيفَةٍ - فَعَلِمَ أَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا كَذَلِكَ إِلَّا بَأْنُ يُعْرِفُهُمْ مَا لَهُمْ وَمَا عَلَيْهِمْ وَالتَّعْرِيفُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ لَا يَجْتَمِعَانِ إِلَّا بِالْوَعْدِ وَالْوَعْدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالتَّرْغِيبِ وَالْوَعِيدُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِالتَّرْهيبِ وَالتَّرْغِيبُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا تَشْتَهِيهِ أَنْفُسُهُمْ وَتَلَذُّ أَعْيُنُهُمْ وَالتَّرْهيبُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِضِدِّ ذَلِكَ ثُمَّ خَلَقَهُمْ فِي دَارِهِ وَآرَاهُمْ طَرْفًا مِنَ اللَّذَاتِ لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلَى مَا وَرَاءَهُمْ مِنَ اللَّذَاتِ الْخَالِصَةِ الَّتِي لَا يَشُوبُهَا أَلَمٌ أَلَا وَهِيَ الْجَنَّةُ وَآرَاهُمْ طَرْفًا مِنَ الْأَلَامِ لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ عَلَى مَا وَرَاءَهُمْ مِنَ الْأَلَامِ الْخَالِصَةِ الَّتِي لَا يَشُوبُهَا لَذَّةٌ أَلَا وَهِيَ النَّارُ».
 ۵. «وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىكُمْ عَنْهُ فَأْتُوا».
 ۶. «فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيَسْأَلُوكَ تَسْلِيمًا».
 ۷. «يَأْيَهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا».
 ۸. «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا».
 ۹. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».
۱۰. مراد از «وجوب تعیین ولی فقیه» که در بحث امامت معصوم نیز مطرح است، «وجوبه علی الله»، چنانچه «خواجه نصیر الدین طوسی» در «تلخیص المحصل» (نصیرالدین طوسی، تلخیص المحصل المعروف بتقد المحصل، ص ۳۴۲) ذیل بحث «لا یجب علی الله تعالی شیء»، در نقد اشکال «فخر رازی» بررسی کرد - وجوب فقهی یا حقوقی نیست تا انشا بوده و مولویت و امریت در آن مطرح باشد، بلکه مراد، ضرورت و وجوب بالقیاس است که اخبار بوده و به این معنا است که شأن الهی اقتضا دارد، بر اساس حکمتش این کار را انجام دهد؛ همانطور که برخی آیات قرآن کریم به این حقیقت اشاره دارد و می فرماید: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى» (لیل (۹۲): ۱۲-۱۳) و «كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (أنعام (۶): ۱۲).

۱۱. عَنْ عُمَرَ بْنِ حُنَظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْقُضَاةِ أَيْجَلُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَأَتَمَّا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَأَتَمَّا يَأْخُذُ سَخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ [قُلْتُ: فَكَيْفَ يَمْنَعَانِ؟] قَالَ: [يُنْظَرَانِ إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرُضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا».

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، ج ۲، ۴۰۴ق.
۴. ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، محقق / مصحح: هارون، عبد السلام محمد، ج ۵، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. امام خمینی، سید روح الله، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۹، ۱۳۷۸.
۶. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب، ج ۷، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۴۱۴ق.
۷. بحرانی، میثم بن علی بن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، قم: مهر، ۱۳۹۸ق.
۸. بخاری، أبو عبدالله، صحیح بخاری، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۴۲۶ق.
۹. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق / مصحح: جلال الدین محدث، ج ۱، قم: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ۳۷۱ق.
۱۰. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۴۲۲ق.
۱۱. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، محقق / مصحح: داوودی، صفوان عدنان، بیروت - دمشق، دار القلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۱۳. ربانی گلپایگانی، علی، ایضاح المراد فی شرح کشف المراد، قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲.
۱۴. سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، قم: المركز العالمی للدراسات الإسلامیة، ج ۳، ۴۱۲ق.

۱۵. سيد مرتضى، على بن حسين، الذريعة إلى أصول الشريعة، ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
۱۶. شعرانی، ابو الحسن، شرح فارسى تجريد الاعتقاد، تهران: انتشارات اسلاميه، بی تا.
۱۷. شهرستانی، محمد بن عبد الكريم، الملل و النحل، تحقيق: محمد بدران، ج ۱، قم: الشريف الرضى، ج ۳، ۱۳۶۴.
۱۸. شيخ صدوق، محمد بن على، كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، تهران: انتشارات اسلاميه، ج ۲، ۱۳۹۵ق.
۱۹. شيخ مفيد، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، محقق / مصحح: مؤسسة آل البيت ، ج ۲، قم: كنگره شيخ مفيد، ۱۴۱۳ق(الف).
۲۰. -----، أوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، قم: المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق(ب).
۲۱. طباطبایى، محمدحسين، تفسير الميزان، ترجمه محمد باقر موسى همدانى، ج ۶، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۳۸۵.
۲۲. طبرسى، ابو منصور احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ۱ و ۲، مشهد: نشر مرتضى، ۱۴۰۳ق.
۲۳. طوسى، نصيرالدين، تلخيص المحصل المعروف بنقد المحصل، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.
۲۴. -----، قواعد العقائد، تهران: دار الغربيه، ۱۴۱۳ق.
۲۵. علامه حلى، حسن بن يوسف و فاضل مقداد، ابو عبدالله مقداد بن عبدالله و حسينى عربشاهى و ابوالفتح بن مخدوم، الباب الحادى عشر مع شرحية النافع يوم الحشر و مفتاح الباب، مقدمه و تحقيق: مهدي محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامى، ۱۳۶۵.
۲۶. -----، كشف الفوائد فى شرح قواعد العقائد، تهران: دارالخلافة، ۱۳۰۵ق.
۲۷. -----، كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد، تصحيح و مقدمه و تحقيق و تعليقات از آية الله حسن زاده آملی، قم: مؤسسه النشر الإسلامى، ج ۴، ۱۴۱۳ق.
۲۸. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، محقق / مصحح: على اكبر غفارى و محمد آخوندى، ج ۱، تهران: دار الكتب الإسلاميه، ج ۴، ۴۰۷ق.
۲۹. لىثى واسطى، على بن محمد، عيون الحكم و المواعظ، محقق / مصحح: حسين حسنى بيرجندى، قم: دار الحديث، ۱۳۷۶.
۳۰. مطهرى، مرتضى، امامت و رهبرى، قم: صدرا، ۱۳۸۷.
۳۱. هادوى تهرانى، مهدي، ولايت و ديانت، قم: مؤسسه خانه خرد، ۱۳۸۱.